

بررسی و نقد کتاب مسیحیت و دموکراسی

مختار نوری*

چکیده

نقش و جایگاه دین در زندگی سیاسی و اجتماعی انسان موضوعی است که به جهت اهمیت باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. برای پرداختن به چنین موضوعی مقاله حاضر سراغ یکی از مهمترین آثار این حوزه یعنی کتاب «مسیحیت و دموکراسی» اثر ژاک ماریتن فیلسوف نئوتومستی فرانسوی رفته است. ماریتن در این اثر به دفاع از دموکراسی با ارجاع آن به مسیحیت پرداخته است. البته این نوع دفاع خالی از انتقاد نیست و ماریتن در این اثر نگاهی تراژدیک به دموکراسی‌های معاصر نیز دارد. آشکار است که مسئله نسبت «دین و دموکراسی» محدود به اندیشه ژاک ماریتن نیست و اندیشمندان متعددی در پارادایم‌های فکری مختلف این مسئله را صورتبندی نموده‌اند. همچنین این رابطه فقط مختص به دین مسیحیت نیست و چنین موضوعی از مباحث قابل توجه در دنیای اسلام نیز به شمار می‌آید. با عنایت به چنین مباحثی نویسنده در این مقاله کوشیده تا الگوی نظری ژاک ماریتن در خصوص نسبت «مسیحیت و دموکراسی» را از منظر سیاسی، فلسفی و الهیاتی به بحث و فحص بگذارد و مدعای مطرح شده از سوی وی را با رویکردی انتقادی تجزیه و تحلیل نماید.

کلیدواژه‌ها: دین، مسیحیت، کاتولیک، مدرنیته، لیبرالیسم، عقل، دموکراسی.

* دکترای علوم سیاسی و مدیر گروه روندهای فکری پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه (نویسنده مسئول)،
nouri.mokhtar63@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۹، تاریخ پذیرش ۱۳۹۹/۰۱/۲۶

۱. مقدمه

هدف این مقاله نقد و بررسی کتاب «مسیحیت و دموکراسی» اثر ژاک ماریتن (Jacques Maritain) فیلسوف نئوتومیستی فرانسوی است. ژاک ماریتن متفکری است که پایه و اساس اندیشه‌اش بر آراء ارسطو، آکویناس و مفسران تومیستی معاصر استوار است. او به صورت انتخابی از این منابع برای پیشبرد پروژه فکری خود بهره گرفته است. ماریتن یکی از مؤثرترین متفکران کاتولیک در تغییر موضع کلیسا نسبت به اموری از قبیل دموکراسی و حقوق بشر در دوره معاصر است. او به بحث ریشه‌داری در تاریخ فلسفه سیاسی پرداخته و در کتاب «مسیحیت و دموکراسی» سعی نموده رابطه میان دو حوزه دین و دموکراسی را بررسی نماید. ماریتن در کنار متفکرانی مانند اتین ژیلسون سعی بلیغ در آشتی دادن «عقل و دین» نموده است. او در اثر مذکور تلاش دارد تا بر خلاف تصور رایج که دموکراسی را امری دنیوی و سکولار می‌داند، بگوید نه تنها دموکراسی امری سکولار نیست، بلکه دارای ریشه‌های الهیاتی است. همانطور مترجم اثر بیان می‌دارد، ماریتن مدعی بود نه تنها دموکراسی به عنوان محصول عقل مدرن با آموزه‌های مسیحی در تضاد نیست، که اصولاً مبانی دموکراسی، سرچشمه‌ها و ریشه‌های مسیحی دارند (ماریتن ۱۳۹۵: ۱۶). از این حیث، ماریتن احتمالاً بزرگترین نماینده جنبش رنسانس کاتولیک در دوران معاصر به شمار می‌رود. وی که شاگرد برگسون بود، در جوانی به آیین کاتولیک گروید و دوران بلوغ زندگی فکری خود را صرف تشخیص بیماری ذهن مدرن کرد و بازگشت به سنت بزرگ مسیحی، بویژه سنت توماس آکویناس را به عنوان درمان این بیماری تجویز نمود (بومر، ۱۳۸۵: ۸۳۴). دلیل اصلی چنین کنکاشی از سوی ماریتن آن است که در نظر وی، بنیانگذاری چنین جامعه‌ای، تنها راه‌حل عملی برای مشکلات جاری جوامع معاصر بشری است. نتیجه آنکه او در دستگاه فلسفی خود با رویکردی انتقادی به تبیین و تحلیل جامعه‌ای که آن را «جامعه نوین مسیحی» می‌نامد پرداخته است. ماریتن بر آن بود تا این جامعه را بر اساس آموزه‌های مسیحیت صورتبندی نماید، به گونه‌ای که بدون گرفتار شدن در معضلات جوامع مدرن و سکولار، پاسخگوی نیازهای انسان معاصر باشد.

به هر شکل، گذشته از نوع رویکردی که مسیحیت در قبال سیاست دارد، بحث از رابطه میان دین و نظام سیاسی یا دین و ساختار اجتماعی و توجه به مناقشات موجود در این عرصه، به رفع ابهامات و شفاف ساختن مسائل چالش‌برانگیز کمک می‌کند. در این راستا، آشنایی با دیدگاه ماریتن می‌تواند پاسخ به تردیدهایی باشد که دین و باورمندی دینی را

یکسره در مقابل دموکراسی می‌دهند، زیرا ماریتن در اثر مذکور نشان می‌دهد که دموکراسی غربی نه تنها غیردینی نیست، بلکه ریشه در فرهنگ دینی جامعه مسیحی دارد. حسین بشیریه پژوهشگر برجسته ایرانی در حوزه دموکراسی با تقسیم‌بندی انواع دموکراسی به دموکراسی مستقیم، دموکراسی اجتماعی، دموکراسی صنعتی، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، دموکراسی مسیحی، دموکراسی چندقومی و دموکراسی صنفی به تبیین رابطه دموکراسی و مسیحیت پرداخته است. وی به عنوان جامعه‌شناس سیاسی یکی از گونه‌های دموکراسی را مرتبط با مسیحیت می‌داند. از نظر وی، احزاب دموکرات مسیحی، فلسفه سیاسی و مبانی اعتقادی خود به دموکراسی را از اصول مسیحیت استخراج می‌کنند. از نظر بشیریه، ریشه دموکراسی مسیحی به واکنش کلیسای کاتولیک به مسائل جهان نو و مواضع لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم باز می‌گردد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۲۸-۴۲۹). بشیریه مهمترین نظریه-پرداز دموکراسی مسیحی را ژاک ماریتن فیلسوف کاتولیک مسیحی می‌داند که در آثارش استدلال می‌کند که کثرت‌گرایی سیاسی، آزادی و تشخیص انسان بر اصول اساسی مسیحیت استوار است. مفهوم «تشخص انسان» در مسیحیت به نظر ماریتن والاتر از مفهوم فردیت در لیبرالیسم است. به نظر ماریتن دموکراسی مناسب‌ترین نظام برای تأمین تشخیص و آزادی انسان است، زیرا در دموکراسی کثرت‌گرایی دینی محفوظ می‌ماند و دولت از تساهل نسبت به آیین‌ها و ادیان متفاوت برخوردار است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۳۰).

به هر ترتیب، وجود تعارضات میان دین و دموکراسی لاجرم اندیشمندان مختلف را به فکر واداشته که چگونه می‌توان میان این دو حوزه متعارض نسبت و رابطه‌ای برقرار ساخت؟ یا اینکه آیا اصلاً امکان برقراری رابطه میان دو حوزه‌ای که یکی بالانگرم و استعلایی و دیگری زمینی و عرفی است وجود دارد؟ در نهایت اینکه آیا می‌توان از درون فرهنگ دینی - الهیاتی به زمینه‌های ظهور و بروز دموکراسی امیدوار بود؟ در پاسخ به چنین پرسش‌ها و مباحثی است که بسیاری از متفکران و از جمله فلاسفه سیاسی مانند ماریتن تلاش نمودند این نوع رابطه را تبیین و تحلیل نمایند. در این چارچوب می‌توان به فهم اندیشه ماریتن پرداخت و دیدگاه او را در میان طیف عظیمی از دیدگاهها در خصوص دین و سیاست و دموکراسی مورد بررسی قرار داد. در ادامه برای نقد و بررسی مدعیات اصلی ماریتن در کتاب «مسیحیت و دموکراسی» تلاش خواهد شد مطالب در دو بخش ارائه شود، بدین صورت که در ابتدا به معرفی ماریتن و سیر زندگی شخصی و علمی او خواهیم پرداخت. در بخش دوم نیز ضمن معرفی کتاب مسیحیت و دموکراسی، نقد و بررسی

شکلی و محتوایی آن در دستور کار قرار خواهد گرفت، مطالب ارائه شده با نتیجه‌گیری به پایان خواهد رسید.

۲. ژاک ماریتن: سیر زندگی شخصی و فکری

شناخت اندیشه ژاک ماریتن بدون آگاهی از بسترهای تاریخی آن و بویژه از پیوندش با فلسفه نوتوماسی و تلاش آن در فهم و حل بحران‌های اجتماعی و سیاسی نیمه نخست سده بیستم میلادی ناممکن است. در روزگار ماریتن نوعی بیم و نگرانی نسبت به عواقب رویکرد نوین به جهان و انسان وجود داشت، بویژه نگرانی از زوال بنیادی‌های معنوی دغدغه کسانی چون ماریتن و حلقه‌های فکری وابسته به او بود. همانطور که استوارت هیوز می‌گوید:

عصاره کلیه تأثیرات جاری آن روزگار در جوانی حساس همچون ماریتن، به صورت تجربه‌ای یگانه و شخصی در آن گنجدیده بود: تربیتی توأم با اعتقاد به نظام جمهوری و آزاداندیشی، دوره‌ای همراه با یأس روزافزون و در نتیجه علم‌پرستی حاکم بر سوربن، ازدواجی محصول همدلی و دمسازی عمیق به جای ملاحظات اجتماعی و قرب محیط، دوستی شارل پگی و تأثیر نیروبخش درسهای هانری برگسون و سرانجام تکان ناشی از مشاهده یکدلی کامل قدیسی غیرروحانی به نام لئون بلو آنسبت به مذهب کاتولیک (هیوز، ۱۳۸۱: ۶۵).

به هر شکل، شناخت زمانه هر اندیشمندی به فهم دیدگاه سیاسی وی کمک می‌کند. ماریتن در قرن بیستم با اندیشه‌های متفاوت اقتدارگرایانه تا لیبرالی روبرو شد و البته خود نیز در این مواجهه در حال تحول و تکامل بود. اگر چه روش حاکم بر این پژوهش «زمینه-گرایانه» (Contextual) نیست و اندیشه سیاسی را انعکاس حتمی زمینه‌ها نمی‌داند، اما از آنجا که شناخت زمینه و زمانه به فهم سیاسی اندیشه ماریتن کمک می‌کند، در ادامه به سیر زندگی شخصی و فکری این اندیشمند می‌پردازیم.

ژاک ماریتن (۱۸ نوامبر ۱۸۸۲ - ۲۸ مارس ۱۹۷۳) فیلسوف فرانسوی و یکی از چهره‌های شاخص مکتب تومیسیم در قرن بیستم است. او از مفسران تأثیرگذار اندیشه‌های توماس اکویناس فیلسوف و متاله بزرگ مسیحی قرون وسطی به شمار می‌رود. در سالهای ابتدایی قرن بیستم ماریتن در رشته‌های فلسفه و علوم طبیعی لیسانس گرفت. او در ابتدا به فلسفه اسپینوزا علاقه مند شد، ولی بعدها به پیشنهاد دوستش «چارلز پگی» (شاعر و بعدها

متفکر دینی) در سخنرانی‌ها و درس گفتارهای «هانری برگسون» فیلسوف مشهور فرانسوی شرکت کرد و تا حدودی تحت تأثیر آرای وی قرار گرفت. در ۱۹۰۱ با «رائیسا اومنسوف» دختر مهاجر یهودی روس که همکلاسیش در دانشگاه سوربن بود آشنا شد. هر دو علایق و دلمشغولی‌های مشابهی در امور اخلاقی، اجتماعی، هنری و دینی داشتند. اما پس از مدتی کوتاه دچار بحران عمیق روحی و فکری شدند و احساس کردند که مکتب تحصیلی نمی‌تواند روح تشنه آنها را سیراب کند. نوامیدی و یأس متافیزیکی که بر هر دوی آنها سایه افکنده بود، آن دو را بر این عهد و پیمان واداشت که اگر تا یک‌سال بعد جوابی قانع‌کننده نیابند خودکشی کنند (ایروانی، ۱۳۸۹: ۱۰).

به تعبیری، احساس فقدان معنی در زندگی که معلول افول معنویت در حیات فکری و فرهنگی فرانسه آن زمان بود باعث شد تصمیم بگیرند اگر در مدتی مشخص جوابی برای این بی‌معنایی ظاهر نیابند به زندگی خود پایان دهند. ماریتن در زمانی زندگی می‌کرد که علم در اوج اقتدار خود بود و فرمانروای محض و معیار تمامی معارف در نظر گرفته می‌شد. در حقیقت علم، تبیین‌کننده و جنبه‌ظاهری عقل‌گرایی محضی بود که پشتوانه «روشنگری» بود. در این میان مخالفت فکری و فلسفی برگسون با پوزیتیویسم غالب آن روزگار روزنه‌امیدی به رویشان گشود و آنان از تصمیم‌شان منصرف شدند و در ۱۹۰۴ با یکدیگر ازدواج کردند. چندی بعد ماریتن و همسرش تحت تأثیر لئون بلوئای به آیین کاتولیک روی آوردند. ماریتن و همسرش در همان سال رهسپار هایدلبرگ شدند و ماریتن در آنجا به مطالعاتش در علوم طبیعی ادامه داد. آنها در ۱۹۰۸ به فرانسه بازگشتند و در این زمان بود که ماریتن صریحاً فلسفه برگسون را رها کرد و به مطالعه و پژوهش گسترده در نوشته‌های توماس اکویناس پرداخت. آثار فلسفی ماریتن عمدتاً حالت تلفیقی داشت، از جمله آثارش می‌توان به «دین و فرهنگ»، «فلسفه مسیحی»، «رؤیای دکارت»، «فلسفه علم و معرفت‌شناسی» و آثار مهمی در حوزه فلسفه سیاسی اشاره نمود. از جمله آثار او در حوزه فلسفه سیاسی می‌توان به «مسیحیت و دموکراسی»، «انسان و حکومت» و «مقدمه‌ای بر مسائل اساسی فلسفه اخلاق» اشاره نمود. آثار ماریتن تقریباً همه قلمروهای فلسفه و الهیات را پوشش می‌دهند. اندیشه پیچیده او محافظه‌کاری الهیاتی را با لیبرالیسم میانه‌رو در زمینه مسائل اجتماعی و نوعی زیباشناسی رمانتیک و جدید درهم می‌آمیزد. بطور کلی، ماریتن خود را ادامه‌دهنده خط سیر اندیشه توماس اکویناس می‌دید و در آثارش پیوسته از نوشته‌های توماس نقل قول می‌کرد یا بدانها ارجاع می‌داد. در حالی که گرویدن او به مذهب

کاتولیک و سیر عقلیش تا حدود زیادی به دلایل شخصی و تحت تأثیر دوستانش بوده، دفاعش از تفکر کاتولیک و فلسفه تومیستی بدون تردید به وقایع مربوط به کلیسای کاتولیک در فرانسه آن زمان ارتباط داشت (رجوع شود به: بوخنسکی، ۱۳۸۰؛ ژیلسون، ۱۳۸۱). ماریتن علاقه خاصی به آکویناس داشت، به گونه‌ای که هدف او در دیگر اثرش «انسانگرایی تمام عیار» نشان دادن این معنا بود که ارزشهای مقدس و قهرمانی سده‌های میانه را چگونه می‌توان به چارچوبی برد که در جهان معاصر مصداق داشته باشند. در اینجا او مانند همیشه به روش توماس آکویناس پیش می‌رفت و همان نظم و توازن مرشد و مراد خویش را در ساختن بنای اندیشه سرمشق قرار می‌داد و می‌خواست ریشه‌های تاریخی انسانگرایی مطمح‌نظر خویش را بیابد و طرحی را که از جامع مسیحی در نظر داشت به افق آینده ببرد (هیوز، ۱۳۸۱: ۶۸-۶۹).

به هر ترتیب، ماریتن متفکری اجتماعی و سیاسی بود که نوشته‌های سیاسی و اجتماعی او تأثیر زیادی در اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی گذاشته است. اندیشه‌های متسبب به ماریتن در انجمن‌ها و احزاب انقلابی آمریکای لاتین، بویژه شیلی از نفوذی عمیق برخوردار شد. به خصوص اینکه فعالیت‌های سیاسی ماریتن درست مقارن با آغاز فعالیت‌های رهایی بخش در آمریکای لاتین بود. بطور خلاصه، ایده مشترک فلسفه‌های شخص‌گرا که ماریتن چهره برجسته آن بود، دعوت به «عمل» است و الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین نیز از این گرایش عمل‌گرایی پیروی نمود. در میان رهبرانی که اذعان به جایگاه والای ماریتن کرده‌اند می‌شود از «رافائل کالدرا» رئیس جمهور وقت ونزوئلا و «ادوارد فری» رئیس جمهور وقت شیلی و از میان نویسندگان و فعالان سیاسی، می‌توان به «مورسولیم» اشاره کرد. ماریتن صرفاً فیلسوفی نظری نبود، بلکه به دنبال ارتباط فلسفه‌اش با مسائل مشکلات انسانی در اجتماع بود. به علاوه او خود را متدین و وامدار مسیحیت می‌دانست. سرانجام این بزرگترین فیلسوف معاصر کاتولیک و دارای بیش از ۶۰ اثر و یکی از افراد اصلی در تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، در بیست و هشتم آوریل سال ۱۹۷۳ میلادی به دلیل سکته قلبی در گذشت.

۳. نقد و بررسی شکلی و محتوایی اثر

ژاک ماریتن فیلسوف، متأله، متفکر اجتماعی و روشنفکر کاتولیک سده بیستم از نگاه بسیاری از شارحان وی، از مهمترین هواداران و ادامه دهندگان میراث فلسفی-کلامی قدیس

توماس آکویناس است. ماریتن یکبار در نوشته‌ای خطاب به ژان کوکتو پرسید: «من چیستم؟» و پاسخ داد: «یک نوکیش. کسی که خداوند او را مانند دستکشی پشت و رو کرده است» (هیوز، ۱۳۸۱: ۶۵). تغییر مذهب هیچ یک از بزرگان در نخستین سالهای قرن بیستم به قدر گروه ماریتن به کیش کاتولیک شهرت پیدا نکرد. ماریتن به این نقطه عطف آگاه بود و چند سال بعد در خاطرات روزانه‌اش چنین نوشت:

امروز بیش از همیشه از بابت مداخله نجات‌بخش کلیسا سپاسگزارم که در پی آن من به تحقیق در تعالیم مورا پرداختم و به بی‌ارزشی آنها پی بردم. از آن پس، دوره بازاندیشی درباره فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی در زندگی من آغاز شد که در آن کوشیدم ویژگی‌های سیاسی حقیقتاً مسیحی را بازنمایم و در پرتو نوعی فلسفه تاریخ و فرهنگ، اهمیت راستین الهامات دموکراتیک و ماهیت انسان‌گرایی نوینی را که همه در انتظار آن به سر می‌بریم، مسجل کنم (همان: ۶۷).

از این رو، آثار و منابع تولید شده از سوی ماریتن نیز تقریباً بیشتر قلمروهای فلسفه و الهیات را پوشش می‌دهد، زیرا اندیشه پیچیده او محافظه‌کاری الهیاتی را با لیبرالیسم میانه‌رو در زمینه مسائل اجتماعی و نوعی زیباشناسی رمانتیک و جدید درهم می‌آمیزد. همانطور که بیان شد، ماریتن صاحب آثار گسترده‌ای است که اهمیت آنها مورد تأیید و تصدیق اندیشمندان مختلف قرار گرفته است. در میان آثار گسترده او می‌توان به «مسیحیت و دموکراسی» اشاره نمود که به نظر می‌رسد مهمترین اثر ماریتن در حوزه فلسفه سیاسی است. ماریتن آرای نوینی در زمینه آنچه خود «الهیات سیاسی» (۱) خوانده، یعنی رابطه سیاست و مذهب، دموکراسی و مسیحیت و مقوله‌هایی چون شهروندی و فردگرایی دارد. ماریتن به دنبال ارائه نوینی از فلسفه سیاسی توماس آکویناس برای تطابق با جهان مدرن است.

۱.۳ معرفی شکلی اثر

کتاب «Christianity and democracy and the right of man and natural law» توسط مترجم جوان ایرانی سهیل صفاری با عنوان کوتاه «مسیحیت و دموکراسی» به فارسی برگردانده شده و توسط انتشارات نگاه معاصر در سال ۱۳۹۵ به زیور طبع آراسته شده است. منطبق با عنوان اصلی اثر در زبان انگلیسی، ترجمه فارسی باید به صورت «دموکراسی و مسیحیت و حقوق انسان و قانون طبیعی» بیان می‌شد که مترجم صرفاً به عنوان کوتاه «مسیحیت و دموکراسی» بسنده نموده است. به هر شکل مطالعه متن کتاب نشانگر آن است که مترجم

ترجمه‌ای روان و قابل قبول از متن ارائه داده و نقد خاصی را نمی‌توان بر اثر مذکور از حیث ترجمه وارد نمود. سهیل صفاری پیش از این آثاری دیگر مانند «تأملاتی بر انقلاب در فرانسه» اثر ادموند برک، «امرسیاسی» از کارل اشمیت، «درباره درد» اثر ارنست یونگر، «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» اثر جیوانی جنتیله را به فارسی ترجمه نموده است. اما تمرکز این مقاله بر کتاب ژاک ماریتن یعنی دموکراسی و مسیحیت است که در قالب مجموعه آثار «ساحت صلح» انتشارات نگاه معاصر مورد توجه قرار گرفته است. ساختار شکلی کتاب از مقدمه و پیشگفتار مترجم و سه بخش اصلی به همراه ضمایم تشکیل شده است. در مقدمه و پیشگفتار اثر مترجم سعی نموده تا به معرفی کلی گفتمان فکری ماریتن، فراز و فرودهای آن و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری اندیشه او در دوره معاصر و خصوصاً در قرن بیستم بپردازد. مترجم بیان می‌دارد که ماریتن برای آشتی دادن «عقل و الهیات» تلاش نموده و کوشیده است تا دستاوردهای این دو حوزه یعنی دموکراسی به عنوان محصولی عقلانی را با مسیحیت آشتی دهد. ماریتن مدعی است که نه تنها دموکراسی به عنوان محصول و مصنوع عقل مدرن بشری با آموزه‌های مسیحی در تضاد نیست، که اصولاً مبانی دموکراسی، سرچشمه‌های مسیحی دارند (صفاری، ۱۳۹۵: ۱۵-۳۱).

در دیباچه کتاب ماریتن با رویکردی «زمینه‌گرا» به معرفی کتاب خود پرداخته است. از جمله مهمترین موضوعاتی که در زمانه ماریتن به وضوح دیده شده و در فرایند شکل‌گیری اندیشه او اثرگذار بوده است، می‌توان به اوضاع وخیم بین دو جنگ جهانی و بروز مارکسیسم و نازیسم در مقابل کاپیتالیسم اشاره نمود. اگر چه غرض نویسنده این سطور این نیست که تفسیری «زمینه‌مند» (اینکه اندیشه سیاسی ماریتن را بازتاب روح زمانه و شرایط اجتماعی و سیاسی بدانیم) از گفتمان فکری او ارائه دهد، اما به هیچ وجه نباید از درک زمینه‌ها و شرایط زمانه در درک اندیشه ماریتن غافل بود. با این وجود رویکرد ما در بررسی اثر حاضر رویکرد و رهیافتی «متن‌محور» (Textual) است و خواهیم کوشید با خوانش متن اثر ماریتن به معنا و مدعای نهفته در کتاب او دست یابیم.

در بخش اول کتاب ماریتن به بحث اصلی خود ورود می‌کند و در قالب هشت عنوان مباحث خود را در این قسمت سامان می‌دهد. بیشتر مباحث ماریتن در این بخش پیرامون دموکراسی و ایرادت این نوع از حکومت و ماهیت راستین دموکراسی است. او پس از اشاره به معضلات دموکراسی به عنوان عنصری مصنوع عقل نقاد بشری سعی می‌کند شیوه اصولی و درست‌تر دموکراسی را نشان دهد (ماریتن، ۱۳۹۵: ۳۹-۸۳). در ادامه ماریتن بخش

دوم کتاب را ارائه داده که عنوان اصلی این بخش «حقوق انسان و قانون طبیعی» نام دارد. مطالب این بخش گسترده‌ترین مطالب کتاب را در بر می‌گیرد (ماریتن، ۱۳۹۵: ۸۷-۱۱۹). ماریتن در ابتدای این بخش از کتاب به صراحت بیان می‌کند

این کتاب یک جستاری کوچک در فلسفه سیاسی است و آنچه من ارائه می‌دهم به قصد القای این امر به خوانندگان است که ایده‌های خود را در باب یک مسأله بنیادین در فلسفه سیاسی روشن کنند. مساله رابطه میان شخص و جامعه و حقوق شخص انسان است (ماریتن، ۱۳۹۵: ۸۷).

قابل ذکر است که رابطه میان «فرد و جامعه» از مهمترین مباحثی است که طیف عظیمی از متفکران را به خود مشغول داشته است. اگزیستانسیالیست‌هایی چون ژان پل سارتر، ساختارگرایانی چون لویی آلتوسر، جامعه‌شناسی مانند آنتونی گیدنز و بسیاری دیگر به بررسی این نوع رابطه پرداخته‌اند. اینکه اصالت با فرد است یا اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند، به یکی از مهمترین سرفصل‌های فکری عرصه‌هایی مانند تاریخ فلسفه و جامعه‌شناسی تبدیل شده است. در این راستا، می‌توان به منازعه فکری معاصر میان اندیشمندان «اجتماع‌گرا» (Communitarian-) مانند السدیر مک‌ایتتایر، مایکل سندل، چارلز تیلور و مایکل والزر و لیبرال‌های معاصرمانند جان راولز و رابرت نوزیک نیز اشاره نمود. لیبرالیسم معاصر متکی بر اندیشه‌ای است (ارثیه لاک و نظریه پردازان حقوق طبیعی) که به موجب آن انسان، چیزی دیگری جز موند یا اتم (ذرات) نیست. اما اجتماع‌گرایان مدعای مذکور در اندیشه لیبرالی را کامل رد و انکار می‌کنند. اینان اعتقاد دارند که انسان یک فرد انتزاعی نیست و شخصی است که از ابتدای تولد به جماعت‌های گوناگون تعلق دارد (دلاکامپانی، ۱۳۸۲: ۱۹۵-۱۹۷). در واقع تصور سوژه محور از انسان، او را به موجودی در حصار کشیده شده و تنها تبدیل می‌کند که هستی او پیرامون یک حد و مرز فرو بسته شده است. از این منظر، فرد برای آنکه خودش باشد و هویتی حقیقی کسب کند، باید موجودی تنها و بدون ارتباط با دیگر موجودات و هستی محسوب شود. این گونه است که گشودگی هستی انسان در برابر دیگران کاملاً قطع شده و وجوه جمعی زندگانی بشر همچون اجتماع و سیاست به یک معضل فلسفی تبدیل می‌شود. به هر شکل، عنوان بخش سوم کتاب «حقوق شخصی» نام دارد و بیشتر مباحث ماریتن در این بخش از اثرش مرتبط با قانون و حقوق است (ماریتن، ۱۳۹۵: ۱۲۳-۱۶۰). انتهای کتاب نیز دارای بخش ضمیمه است که حاوی دو ضمیمه درباره «اعلامیه بین‌المللی حقوق انسان» و «تفسیر ژاک ماریتن از صلح و

شان شخصی» است (ماریتن، ۱۳۹۵: ۱۶۳-۱۶۶). با چنین محتوایی، همراه با مترجم اثر می‌توان گفت که کتاب ماریتن، اثری دوران‌ساز و تأثیرگذار در ساحت فکری غرب است. ماریتن از برجسته‌ترین چهره‌های مکتب محافظه‌کاری به حساب می‌آید و همین امر مطالعه «دموکراسی و مسیحیت» را به عنوان یک اثر کلاسیک در حوزه اندیشه سیاسی برای دانشوران این عرصه به یک ضرورت تبدیل می‌سازد.

۲.۳ معرفی محتوایی اثر

مطالب کتاب نشانگر آن است که ماریتن دارای نظام کاملی از فلسفه سیاسی است که مبانی آن مبتنی بر فلسفه ارسطویی و تومیستی و همچنین بطور همزمان ملهم از اصول و حیاتی مسیحیت است (Battaglia, 2005: 3). در این نظام او به وجود ارزشهایی در جوامع آزاد که ملهم از کتاب مقدس هستند اذعان دارد. در واقع ماریتن به دنبال دموکراسی کامل‌تری با اعمال ارزشهای مسیحی است. ماریتن از یک طرف با مشاهده حمایت‌های صورت گرفته از دموکراسی و توجیه و تبیین آن به نحوی که مبتنی بر دین و متافیزیک نیست و از طرف دیگر با مشاهده هجوم بیش از اندازه به دین و متافیزیک و انکار وجود امور طبیعی (همچون قانون طبیعی) از ناحیه فیلسوفان تحصلی و نسبی‌گرا این وظیفه را برای خود می‌دید که به دفاع از دموکراسی با ارجاع آن به متون دینی و الهام از مسیحیت بپردازد. فلسفه سیاسی ماریتن از الهیاتی مسیحی که برداشتی دمکراتیک از دولت را پیش‌فرض می‌گیرد، سرچشمه می‌گیرد. ماریتن می‌گوید که دموکراسی تنها راهی است که می‌تواند عقلانی کردن سیاست را بر مبنای اخلاق به ارمغان بیاورد. ماریتن البته از بسیاری از معضلات دموکراسی جدید نیز آگاهی داشته است. به نظر او فاجعه دموکراسی‌های جدید این است که آنها هنوز توفیقی در درک دموکراسی پیدا نکرده‌اند. او دواي این بیماری را دموکراسی بیشتر اما مبتنی بر مفاهیم مسیحی از جمله «کرامت انسانی» و از طریق قوانین و الهامات الهی می‌داند. بطور مشخص ماریتن می‌گوید: «تراژدی دموکراسی‌های مدرن این است که هنوز به درک درستی از دموکراسی نایل نشده‌اند» (ماریتن، ۱۳۹۵: ۴۴). ماریتن در توضیح بیشتر این تراژدی می‌گوید که همه دموکراسی‌های امروزی تا کنون در متحقق ساختن دموکراسی شکست خورده‌اند، زیرا دستاوردهای سیاسی دموکراسی، همتای کافی در قلمرو جامعه نداشته است، و جوامع امروزی در برابر فقر و خالی شدن کار از کیفیات انسانی عاجز مانده‌اند. از این رو ماریتن بر این نظر بود که تراژنامه بیش از یک قرن پیکار ایدئولوژیک در اروپای غربی و

مرکزی، و در زمان شکست دموکراسی‌های بزرگ در مقابل فاشیسم، چیزی جز آنچه گفته شد، نشان نمی‌دهد (هیوز، ۱۳۸۱: ۶۹-۷۰).

ماریتن اگرچه به صورت کلی راه درازی را برای مسیحیت جهت رسیدن به این مقصد یعنی دموکراسی‌های اصیل و واقعی می‌بیند، اما جامعه آمریکا را بیش از جوامع دیگر آماده رسیدن به جامعه آرمانی خویش که همان جهان مسیحیت می‌نامد می‌بیند. او می‌گوید: «خود نام دموکراسی در آمریکا طنینی متفاوت از اروپا دارد. در آمریکا، جایی که به رغم تاثیر منافع اقتصادی کلان، دموکراسی عینیت بیشتری یافته است و جایی که هیچ‌گاه نگاه به منشا مسیحی آن فراموش نشد، این نام یک غریزه‌ای پویا و قوی‌تر از خطاهای روحی که آن را به دام انداخته به ذهن متبادر می‌کند. در اروپا این نام آرمانی را به تصویر می‌کشد که توسط واقعیت تمسخر شده و روح آن توسط همین خطاها تا نیمه بلعیده شده است» (ماریتن، ۱۳۹۵: ۴۷). البته ماریتن میان دو شکل از دموکراسی تفاوت می‌گذارد یک نوع آن را «دموکراسی بورژوا یا ملحدانه» و نوع دیگر را «دموکراسی واقعی» می‌نامد که مبتنی بر آموزه‌های مسیحی و الهام الهی است. در نظر ماریتن اجزاء اصلی این نوع دموکراسی عبارتند: از کرامت انسانی، آزادی، برابری، عشق، رحمت و عدالت (ماریتن، ۱۳۹۵: ۶۲). از این منظر ماریتن مدعی است که نه تنها وضع ذهنی دموکراتیک از الهام انجیلی سر بر می‌آورد، بلکه بدون آن هم قادر به حیات نیست. از نظر ماریتن از آنجاکه عالم معنی بر عالم ماده تفوق دارد، بنابراین یک نظام سلطنتی هم اگر مبتنی بر فلسفه معنوی زندگی انسان بنا شده باشد، می‌تواند دموکراتیک باشد.

۴. برخی انتقادات بر طرح ژاک ماریتن در خصوص نسبت مسیحیت و دموکراسی

ماریتن از یک طرف با مشاهده حمایت‌های صورت گرفته از دموکراسی و توجیه و تبیین آن به نحوی که مبتنی بر دین و متافیزیک نیست و از طرف دیگر با مشاهده هجوم بیش از اندازه به دین و متافیزیک و انکار وجود امور طبیعی (همچون قانون طبیعی) از ناحیه فیلسوفان تحصلی و نسبی‌گرایان، این وظیفه را برای خود می‌دید که به دفاع از دموکراسی با ارجاع آن به متون دینی و الهام از مسیحیت بپردازد. اگر چه ماریتن از بیماری دموکراسی مدرن آگاهی داشت، اما دواي این بیماری را دموکراسی بیشتر و مبتنی بر مفاهیم مسیحی از جمله کرامت انسانی و از طریق قوانین و الهام‌های الهی می‌دانست (ن.ک: ماریتن، ۱۳۹۵).

در واقع ماریتن در آثار خود و از جمله در کتاب مسیحیت و دموکراسی، راه‌حل خود را نسبت به مسئله مدرنیته و میراث عقل سکولار شده آن ارائه می‌دهد. لذا او صریحاً معتقد بود تنها راه بازسازی برای جامعه بشری کشف تصویر واقعی انسان و یک تلاش مشخص به سوی تمدن و جامعه مسیحی است. از این رو، ماریتن فیلسوف کاتولیک را مهمترین نظریه‌پرداز «دموکراسی مسیحی» می‌دانند، زیرا استدلال او این بود که کثرت‌گرایی سیاسی، آزادی و تشخیص انسان بر اصول اساسی مسیحیت استوار است (Battaglia, 2005: 5). به هر حال، در دنیای غرب با احزاب دموکرات مسیحی مواجه هستیم که فلسفه سیاسی و مبانی اعتقادی خود به دموکراسی را از اصول مسیحیت استخراج می‌کنند. جنبش دموکراسی مسیحی شامل احزاب، اتحادیه‌ها، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی مختلفی بویژه در کشورهای کاتولیک مذهب اروپا بوده است. منطبق با روایت ماریتن، ریشه دموکراسی مسیحی به واکنش کلیسای کاتولیک به مسائل جهان نو و مواضع لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم باز می‌گردد. در واقع تلقی شخص گرایانه ماریتن از انسان عکس‌العملی است نسبت به برداشتهای ماتریالیسم، ایدئالیسم، رئالیسم افراطی، فردگرایی بورژوازی و نظام‌های استبدادی از انسان که همگی، انسان را به یک شی مرکب مادی و کارکردهایش در مقام فرد فرو می‌کاهند. در مقابل، مکتب اصالت شخص که ماریتن طرفدار آن است، در پی تشکیل جامعه‌ای است که هم پاسخگوی مقتضیات حیات اقتصادی باشد؛ یعنی نیازهای آدمیان را به عنوان موجوداتی زیست‌شناختی برآورد، و هم مبتنی بر حرمت نهادن به فرد انسانی به مثابه موجودی برتر از حد حیات زیستی و هرگونه اجتماع ناپایدار باشد (ن.ک: تایشمن، ۱۳۸۶). این تمایز میان فرد و شخص در اندیشه ماریتن، تأثیرات مهمی بر احزاب دموکرات مسیحی در فرانسه، ایتالیا و آلمان گذاشت. ماریتن معتقد بود حکومت‌ها خلفای خدا در جهان نیستند، بلکه در معنای دنیوی، خلفای مردمند و باید در برابر مردم پاسخگو باشند و به همین دلیل نمی‌توانند خود را از مردم جدا نموده و قدرت عالیه داشته باشند. به زعم ماریتن انسان هرگز برای دولت نیست، بلکه دولت برای انسان است (کاپلستون، ج ۹، ۱۳۸۶: ۳۰۹-۳۱۰). به نظر ماریتن اساسی‌ترین واقعیت سیاسی دولت نیست، بلکه بدنه سیاست با نهادهای گوناگون، اجتماعات متعدد و اجتماع اخلاقی است که در آن رشد می‌کند. او بر این باور بود که عنصر زندگی بخش هر جامعه‌ای سازمان‌های واسطه‌ای آن نظیر کلیساها، مدارس، دانشگاهها و گروههای اجتماعی هستند. از این رو، احزاب دموکرات مسیحی در فرانسه، آلمان، ایتالیا، اتریش، بلژیک، هلند و کشورهای دیگر به منظور حمایت

از مواضع اجتماعی کلیسای کاتولیک پیدا شدند و با الهام از اصول مسیحیت به دفاع از دموکراسی، حقوق بشر، رفاه اجتماعی، اقتصاد مختلط مبتنی بر سرمایه‌داری و وحدت اروپا پرداختند.

با این اوصاف، می‌توان اشکالات و انتقادات زیر را بر فلسفه سیاسی ماریتن بویژه کتاب دموکراسی و مسیحیت او وارد نمود: نقد اول این است که ماریتن بیش از آنکه الهیات ارائه نماید، دیدگاه فلسفی اگزیستانس را تبلیغ نموده و از آن بهره‌جسته است. از این رو، مهمترین نقدی که می‌توان بر دیدگاه ماریتن در مسیحیت و دموکراسی وارد نمود، تأثیرپذیری وی از فلسفه اگزیستانسیالیسم است که بر این مبنا، الهیات خود را با تأکید بر ماهیت و ارزش انسان ارائه نموده و خداوند در این الهیات جایگاه دوم را داراست. او معتقد به کثرت‌گرایی است و نجات انسان را شامل همه حتی ملحدین می‌داند؛ در حالیکه این دیدگاه با آموزه‌های مسیحی سازگاری ندارد. ماریتن میان فرد و شخص تمایز قائل بود و ثبوت و تقرر نفس روحانی را مبتنی بر شخصی بودن می‌دانست. به همین دلیل او در طول جنگ‌های داخلی اسپانیا از جمهوری حمایت کرد که رسوایی فراوانی برای او به بار آورد. کاپلستون معتقد است: «ماریتن تفکری شبیه به تفکر مارکس دارد و تنها تفاوتش با دیدگاه مارکس در این است که او بر خلاف مارکس، تقدیر آدمی را صرفاً در جامعه‌ای مادی و دنیوی قابل تحقق نمی‌داند» (کاپلستون، ج ۹، ۱۳۸۶: ۳۷۵). نقد دوم اینکه الهیات مسیحی آنگونه که ماریتن استدلال نموده نمی‌تواند مبنای غایی دموکراسی را توجیه کند و حداکثر می‌تواند آن را به‌عنوان ارزشی نسبی توجیه و از آن دفاع کند. در نقد ماریتن و کتاب مسیحیت و دموکراسی گفته شده است شکافی عمیق میان نظام انتزاعی و نظری ماریتن و مشکلات عملی که در زندگی انسانها اتفاق می‌افتد وجود دارد. همچنین می‌توان چنین بیان نمود که رابطه دولت و کلیسا با استناد به مسئله شخص و فرد در نظام فکری ماریتن به صورت کاملی حل نشده است.

از دیگر نقدها در خصوص ایده ماریتن این است که این نوع برداشت دینی درباره دموکراسی اختصاصی به مسیحیت نخواهد داشت و می‌توان از ادیان دیگر نیز به صورت کلی این اصول را استخراج کرد. به هر ترتیب، نسبت‌سنجی دین و دموکراسی امری سهل و ساده به نظر نمی‌رسد و علت این امر را باید در تعدد قرائتها در دین و گوناگونی مفاهیم قصد شده از دموکراسی جستجو نمود. برای مثال، آیت‌الله جوادی آملی با رویکردی فقهی، نظام دموکراسی را مشرکانه می‌داند و معتقد است که وقتی گستره این شرک قلمرو جهانی

و حقوق بشر باشد، همه جهان به شرک آلوده می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۱۶-۱۱۷). این در حالی است که ژاک ماریتن دین مسیحیت را با دموکراسی سازگار می‌داند. ایراد قابل توجه دیگری از ناحیه افرادی همچون ویلیام کوانوگ وارد شده است مبنی بر اینکه ماریتن اگر چه تلاش کرد در مقابل نظریه‌های قدیمی و از کار افتاده مسیحی، دموکراسی سیاسی ملهم از مسیحیت را مطرح کند، اما از یک نکته غافل بود و متوجه نشد که این دولت جدید غیر مقدس سکولار که مسیحیت نو می‌خواهد بر اساس آن ساخته شود، محصول طبیعی یک آرمان خالص مسیحی نیست، بلکه محصول نفی صریح مسیحیت توسط عصر روشنگری است و منعکس کننده جاه طلبی‌های دولتها برای کسب قدرت است (ایروانی، ۱۳۸۹: ۱۶۷-۱۶۸). از دیگر نکات قابل تأمل اینکه محققانی مانند ژاک ماریتن اقدام به توسعه پیش فرض‌های مشخصاً کاتولیک نموده‌اند، امری که به تقویت دفاع کاتولیسیسم از حقوق بشر می‌انجامد. با این حال برخی دیگر مانند مک‌ایتایر ریشه گرفتن حقوق بشر در دیدگاهی مشخصاً کاتولیک از فرد، جامعه و منافع مشترک را به دلیل وجود تناقضات نظری، از ابتدا معیوب می‌دانند (والاس، ۱۳۹۳: ۳).

علیرغم چنین انتقاداتی در مجموع می‌توان گفت که یکی از بزرگترین خدمات ماریتن به رسمیت شناختن این موضوع است که وظیفه سیاسی بیشتر درباره توسعه اخلاقی و معنوی است تا مادی. ماریتن نوشته است: «وظیفه سیاسی باید به سوی زندگی خوب انسانی برای جمعی کثیر، بهبود شرایط زندگی انسان، تکامل درونی و توسعه مادی گرایش داشته باشد و البته در عین حال باید اساساً اخلاقی و معنوی باشد» (والاس، ۱۳۹۳: ۱۵-۱۶). بحث را با این نکته از اتین ژیلسون درباره ماریتن به پایان می‌بریم که گفته است: «ما هنوز متوجه کاری که ماریتن برای ما انجام داده است نشده‌ایم».

۵. نتیجه‌گیری

ماریتن این موضوع را تشخیص و به رسمیت شناخت که فلسفه مدرن به توسعه وضعیت انسانی کمک کرده است، اما زمانه مدرن به دنبال بسیاری از چیزهای خوب در مسیر اشتباهی نیز قرار گرفته است. از نظر ماریتن اگر چه دقیقاً مشخص نیست که فلسفه مدرن به پیشرفت نژاد بشر کمک کرده است، اما به نظر می‌رسد که در زمینه توسعه حقوق بشر، ارزشهای واقعاً انسانی و جدایی مناسب کلیسا و دولت موثر بوده است. ماریتن در این اثر دارای یک روش ارزیابی انتقادی است و با رویکردی کاملاً انتقادی به مدرنیته، عقل مدرن

و الگوی دموکراسی بر آمده از آن می‌پردازد. در واقع بررسی کتاب مسیحیت و دموکراسی نشان می‌دهد ماریتن به دنبال ایجاد رویه‌ای جدید برای بررسی جایگاه و اهمیت نوعی از دموکراسی است که در آن نقش و اهمیت دین بسیار پر رنگ است. از این رو می‌توان در بحث از «امکان یا امتناع همزیستی دین و دموکراسی»، رأی به امکان همزیستی دین و دموکراسی در اندیشه ماریتن داد. اگر چه ماریتن متفکری محافظه‌کار و طرفدار وضع موجود است، اما او به هیچ وجه نسبت به دموکراسی بی‌تفاوت نبود و تلاش وافر نمود تا به رغم محافظه‌کاریش، نسبت مسیحیت و دموکراسی را مورد تحقیق و تفحص فلسفی خویش قرار دهد. به هر ترتیب، فلسفه سیاسی ماریتن ارتباط مشخصی با فلسفه اخلاق او دارد. او دیدگاهی را که از آن دفاع می‌کرد «انسان‌گرایی مسیحی» کامل می‌نامید، کامل از این حیث که کل ساحت‌های وجود انسان را در بر می‌گرفت، یعنی موجودی که هم بعد مادی دارد و هم بعد معنوی. از این رو، هدف فلسفه سیاسی ماریتن این بود که شرایط ضروری برای رشد و پرورش فرد در در ابعاد مادی و معنوی مشخص کند، بدون آنکه از هیچ یک از آن دو بعد غفلت کند یا از ارزششان بکاهد. به عبارت دیگر ماریتن قصد ندارد در کاستن هیچ یک از این دو بعد مادی و معنوی دچار فروکاست‌گرایی یا تقلیل یک بعد بر بعد دیگر شود. به عقیده ماریتن بهترین نظام سیاسی نظامی است که حاکمیت خداوند را بازشناسد. بنابراین او نه تنها فاشیسم و کمونیسم بلکه همه صور انسان محوری سکولار را رد می‌کند. او دلیل می‌آورد که اینگونه دیدگاهها بویژه فاشیسم و کمونیسم از زندگی آدمی انسانیت‌زدایی می‌کنند. علاوه بر این ماریتن اگرچه مدافع سبک آمریکایی دموکراسی بود، اما علاقه‌ای به آمیختن مسیحیت با سرمایه‌داری نداشت. او معتقد بود که انسان‌گرایی خدامحور بنیان فلسفی‌اش توجه و اذعان به این حقیقت است که شخص انسان بنابر طبیعت خویش موجودی معنوی و مادی است که با خدا ارتباط دارد و بنابراین نهادهای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی باید این حقیقت را منعکس کنند. به هر شکل، اهمیت اندیشه ماریتن در کتاب مسیحیت و دموکراسی تنها به خاطر توجه به پارادایم فلسفه سیاسی نیست، بلکه او توانسته بین اصول متعارضی چون «دین و دموکراسی» سازشی به وجود آورد و وجود همین تعارضات توانسته است نظام فکری و اثر ماریتن را به یکی از برجسته‌ترین آثار متأخر در حوزه فلسفه سیاسی تبدیل نماید. در واقع مدعای اصلی اثر ماریتن آشتی اصولی میان دو حوزه نسبتاً متعارض یعنی مسیحیت و دموکراسی است که چنین مدعایی باعث شده دیگر نحل‌های فکری معاصر به نقد هسته مرکزی اندیشه او بپردازند.

پی‌نوشت

۱. ماریتن در آثار خود به تمایز میان «الهیات سیاسی» و «سیاست الهی» می‌پردازد و معتقد است که نباید آنها را با هم خلط نمود. از نظر وی «الهیات سیاسی» بدین معنا است که چون تفکر سیاسی متعلق به حوزه اخلاق است، موضوعی متعلق به حوزه متکلمان و فیلسوفان است. در مقابل در «سیاست الهی» که در آلمان هم مطرح شده است، موضوع خود علم سیاست، امری مقدس و معنوی و الهی است.

کتاب‌نامه

- احمد ایروانی (۱۳۸۹)، «مبانی فلسفه سیاسی ژاک ماریتن»، *رساله دکتری فلسفه غرب*، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- بومر، فرانکلین لوفان (۱۳۸۵)، *جریانهای بزرگ در تاریخ اندیشه غربی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بوخنسکی، ا.م (۱۳۸۰)، *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تایشمن، گراهام (۱۳۸۶)، *فلسفه اروپایی در عصر مدرن*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱)، *فلسفه حقوق بشر*، قم: اسرا.
- دلاکامپانی، کریستیان (۱۳۸۲)، *فلسفه سیاست در جهان معاصر*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: هرمس.
- ژیلسون، اتین (۱۳۸۱)، *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه ترجمه شهرام بازوکی، تهران: گروس.
- صفاری، سهیل (۱۳۹۵)، «مقدمه مترجم»، در: *مسیحیت و دموکراسی*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سیدمحمد یوسف ثانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ماریتن، ژاک (۱۳۹۵)، *مسیحیت و دموکراسی*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- والاس، دیورا (۱۳۹۳)، «ژاک ماریتن و السدیر مک اینتایر: فرد، خیر عمومی و حقوق بشر»، ترجمه علی تدین راد، *سایت ترجمان علوم انسانی*.
- هیوز، هنری استوارت (۱۳۸۱)، *راه فروبسته*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: علمی و فرهنگی.